

بررسی نقش دین در جامعه مدرن

رضا محمدیان^۱، نگین زندکارگر^۲

^۱ کارشناسی ارشد برنامه ریزی توسعه منطقه ای، دانشگاه شیراز

^۲ کارشناسی جامعه شناسی، دانشگاه شیراز

چکیده

در اصطلاح دین مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که برای اداره فرد و جامعه انسانی و پرورش انسانها از طریق وحی و عقل در اختیار آنان قرار داد و در این میان یکی از مباحث مهم فلسفه دین که به عنوان روشی برای پاسخگویی به بحث انتظار بشر از دین مطرح است، مسئله کارکرد های دین است. دین در جامعه سنتی، فرانهادی بوده و کارویژه های متعددی را به عهده داشته است؛ اما با تغییر جامعه از سنتی به مدرن، تغییراتی در کارکردهای دین پدید آمد. این تحقیق به شیوه مروری و از نوع کتابخانه ای بر آن است تا به بررسی نقش دین در جامعه مدرن بپردازد.

واژه های کلیدی: جامعه، دین، سنتی، مدرن

۱- مقدمه

به طور کلی دین مجموعه عقاید و قوانین و مقرراتی است که هم به اصول فکری بشر نظر دارد و هم درباره اصول گرایشی وحی سخن می گوید و هم اخلاق و شئون زندگی او را تحت پوشش قرار می دهد و در واقع مجموعه عقاید، اخلاق قوانین و مقرراتی است که برای اداره جامعه انسانی و پرورش انسانها در اختیار انسان قرار دارد. بنابراین دین مبتنی بر وحی از سه بخش کلی متناظر با سه ساحت نظر (اعتقادات)، خلق و خوی (اخلاق) و عمل (احکام) انسان تشکیل شده است. بطوریکه بخش اعتقادات شامل حقایق و واقعیهایی است که باور و اعتقاد به آنها از انسان خواسته است. بخش اخلاق نیز فضائل و رذائل اخلاقی را به انسان شناسانده و راه تهذیب نفس را از رذایل و تخلق به فضائل را به او ارائه داده است. بخش احکام نیز شامل شریعت، مناسک و مقرراتی است که چگونگی کیفیت روابط اجتماعی، حقوقی، مدنی، سلوک اجتماعی و کیفیت روابط اقتصادی و سیاسی و نظامی را در بر می گیرد.

مسأله، انتظار بشر از دین یا انتظار دین از بشر از جمله بحث های داغ کلامی محسوب می شود که در زمان معاصر مورد توجه و بررسی بسیاری از اندیشمندان و متفکران قرار گرفته است. انتظار گاهی به معنای احتیاج است و گاهی به معنای، توقع انتظار احتیاج قبل از رسیدن به دین و دین باوری است و انتظار به معنای توقع بعد از پذیرش دین است بدین معنا که بعد از آنکه انسان دین را پذیرفت، چه توقعی میتواند از آن داشته باشد. برخی معتقدند که دو مسئله انتظار بشر از دین و انتظار دین از بشر مانع الجمع نیستند و با تبیین صحیح آنها می توان به دو پرسش «انتظار بشر از دین» و «انتظار دین از بشر» پاسخ داد. اما عده ای سؤال «انتظار دین از بشر» را ظاهراً بی معنا دانسته و دین را مانند علمی چون ریاضیات و جغرافی از امور انتزاعی می دانند که نمی توان به معنای واقعی کلمه از آن انتظاری داشت. (لگنهاوزن، ۱۳۷۵)

انتظار دین از بشر یعنی «چه خواسته هایی از طریق نهاد دین بر عهده انسان گزارده می شود؟»، البته می توان انتظار دین از بشر را انتظار متشروع از بشر نیز دانست. زیرا خود دین همچون امور انتزاعی دیگر به معنای واقعی کلمه نمیتواند انتظار چیزی را داشته باشد همچنین با توجه به ادیان توحیدی میتوان انتظار دین از بشر را به انتظار خداوند از بشر معنا کرد. دین از بشر انتظار دارد تا بشر آن را بشناسد و آن را محور و مدار عمل فردی و جمعی خود قرار دهد. همچنین از انسان انتظار دارد که دین را عامل سعادت، کمال غیرت و کرامت خود بداند و آن را به عنوان هادی صراط تربیت و عدالت خویش بشناسد تا بدین وسیله عالم، عابد مجاهد حق گرا و معرفت جو باشد.

انتظار بشر از دین سعادت دنیا و آخرت است. البته در صورتی که بشر دین را در زندگانی خود تطبیق دهد، همچنین انتظار از دین ناظر به ایجاب انگیزه برای رویکرد به دین، کشف قلمرو آن، رفع تعارض ظاهری علم و دین با استفاده از تفکیک قلمرو آنهاست. زیرا وقتی انسان بخواهد انتظار خود را از دین مطرح کند، باید قبلاً شناختی از آن داشته باشد و هنگامی که فهمید که دین انتظار او را برآورده می سازد، به دین رو آورده و به دنبال آن به کشف قلمرو و مسائل دیگر می پردازد تا هر چه بیشتر انتظارش برآورده شود.

یکی از مسائلی که در عرصه فلسفه دین مطرح است، کارکرد دین برای بشر است. بعد از فروپاشی کلیسای مسیحی در غرب و حاکمیت نگرش جدید، فایده و کارکرد مثبت دین در مغرب زمین مورد تردید جدی قرار گرفت. اصلاح طلبان دینی که پس از آن ظهور کردند حیطه دین را صرفاً در درون آدمی و تحت عنوان شریعت قلبی مطرح کردند و حداکثر کارآمدی آن را در حوزه ارتباط شخصی انسان با حقیقت قدسی و نوعی تأمین خلأ روحی - روانی دانستند. در نگرش اسلامی دین و انسان دو حقیقت متناظر بر همدیگر و قرآن کتاب انسان است. لذا کلیه ساحت های زندگی و ابعاد او را تحت پوشش خود می دهد.

نحوه تعامل مدرنیته و دین یکی از موضوعات بحث انگیز مهم در علوم انسانی طی قرنهای اخیر بوده است. یکی از مفروضهای کلیدی که در این دوره بر علوم اجتماعی مدرن حاکم بوده، این است که اصولاً پیشرفت و توسعه منوط به اتکا به علم مدرن است و سکولاریسم جزئی جدایی ناپذیر از علم است. از این رو، نمی توان با تکیه بر دین و ارزشهای فرهنگی به یک نظریه اجتماعی - علمی و کارآمد رسید، بلکه سکولاریزاسیون مقدمه ای ضروری به منظور علمی سازی و کارآمدسازی دانش بشری و به تبع آن مدرنیزاسیون، پیشرفت، و توسعه است. کارآمدی علم منوط به عقلانی سازی آن است و چنین هدفی جز با رهاندن آن از قید و بندهای فرهنگی - دینی میسر نمی شود، چراکه چنین قید و بندهایی جزء ساحت غیرعقلانی بشرد. (قنبرلو، ۱۳۹۰) ساحت عقلانی بشر ساحتی است که در آن این باور حاکم است که برای شناخت جهان اطراف خود باید به عقل و حواس بشر رجوع کرد و جهان تاحدی شناختنی است که عقل و قابلیت مشاهده بشر اجازه می دهد. بنابراین، باورهایی که عقل بشر قادر به تأیید یا تکذیب آنها نیست به ساحت غیرعقلانی بشر تعلق دارند و نمی توانند مبنای شناخت صحیح بشر از جهان اطراف خود قرارگیرند. به عبارت دیگر، شناخت دینی یک نوع شناخت غیر معتبر است که نمی تواند مبنای پیشرفت و رفاه بشر قرارگیرد. در جهان امروز، که تحت هژمونی تفکر مدرن قرار دارد، جریان اصلی و غالب علوم انسانی به مفروض های مدرن متکی است. دراین چهارچوب، علوم انسانی باید مشابه علوم طبیعی در خدمت امنیت و رفاه بشر قرارگیرد.

۲- پیشینه تحقیق

آدینه وند و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی به درآمدی بر کارکرد دین در جامعه مدرن پرداختند. مساله اصلی در این مقاله درآمدی بر جایگاه دین در عصر مدرن است. دین یک مفهوم عام می باشد که شامل همه ادیان اعم از ادیان آسمانی و غیر آسمانی، تحریف نشده (اسلام) و تحریف شده و... می شود. تنها اسلام می تواند در همه زمانها و در همه اعصار می تواند کارکردهای مثبت داشته باشد و ادیان دیگر از چنین توانمندی برخوردار نیستند؛ زیرا تنها اسلام دین خاتم و کامل ترین دین مرسل است.

نتایج تحقیق رضایی (۱۴۰۲) در بررسی کارکرد دین در جامعه مدرن نشان داد بررسی این که آیا لازمه مدرنیسم و تجدیدطلبی و علم و پیشرفت و عقل گرایی آن بوده که دین از ساحت های زندگی بشر کنار گذاشته شود، از جمله مسائل مهم و مباحث سرنوشت ساز و چالش برانگیز میان اندیشمندان دینی و روشن فکران سکولار طی چند قرن گذشته بوده است. بعضی از اندیشمندان سکولار چنین ادعایی مطرح کرده اند. بحث و بررسی اینکه دین چه کاربردی در جامعه مدرن دارد و چه تاثیرات فردی و اجتماعی بر روی افراد و جامع بشری دارد موضوعی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

یافت های پژوهش قنبرلو (۱۳۹۰) در بررسی چشم اندازی بر تعامل علم و دین در علوم انسانی مدرن نشان داد در چهارچوب تحول پارادایمی که با ظهور تفکر و زندگی مدرن اتفاق افتاد، عقل انسان به معتبرترین منبع شناخت و امنیت و رفاه انسان به مهم ترین آرمان شناخت تبدیل شد. در معرفت شناسی مدرنیته، تجربه و تبیین منطقی ارتباط میان متغیرها در رسیدن به یک شناخت معتبر نقش اساسی دارند. به علاوه، علم گرایی مدرنیته، اساساً، در خدمت نیازهای فایده گرایانه به مفهوم مادی بشر است. سکولاریسم یکی از ویژگی های بنیادین سیستم معنایی مدرنیته است که بر اساس آن دین و آموزه های دینی تنها در صورتی به رسمیت شناخته می شوند که با الزامات مدرنیته هماهنگ باشند. همچنین، گزاره های دینی در صورتی علمی به

حساب می آیند که با روش های علمی مدرن تایید شوند. الزامات معرفت شناختی مدرنیته در علوم اجتماعی و انسانی نیز آثار شگرفی به جا گذاشته اند. بر این اساس، علوم انسانی مدرن با رویکردی سکولار قوام یافته است.

فصیحی (۱۳۸۵) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود به بررسی کارکردهای دین در جامعه سنتی و مدرن پرداخته و نشان داد مفهوم دین از یک تعریف اجماعی میان دانشمندان برخوردار نیست اما می توان سنت گرایی، اسطوره، مفهوم رستگاری، مکان ها و اشیای مقدس، اعمال مقدس، نوشته های مقدس، جامعه مقدس و تجربه مقدس را شاخص های دین دانست. دین در جامعه سنتی، فرانهادی بوده و کارویژه های متعددی را به عهده داشته است؛ اما با تغییر جامعه از سنتی به مدرن، تغییراتی در کارکردهای دین پدید آمد. برخی از این تغییرات را می توان "تبدیل کارکرد" نامید؛ به این معنا که برخی از کارکردها در جامعه مدرن به دلیل فقدان مسأله، یا پیداشدن راه حل های دیگری که مغایر با دین نیست، از میان رفته، و کارکردهای جدید در ارتباط با مسایل جدید پدید آمده است؛ مثلاً نقش دین در ایجاد انقلاب، جنبش های اجتماعی و مشروعیت بخشی به نظام سیاسی، در جامعه سنتی نبوده و یا این اهمیت را نداشته است. برخی تغییرات نیز از نوع "تبدیل کارکردی" است؛ یعنی برخی از کارکردهای دین در جامعه سنتی، به دلیل مبنا قرار گرفتن علم و عقلانیت در جامعه مدرن کنار گذاشته شده، که می توان آن را "عرفی شدن" نامید. اما این تغییرات به معنای تنزل دین به نهادی در کنار سایر نهادها نیست. در این زمینه دو نظریه وجود دارد؛ برخی، کارویژه های دین را منحصر در امور فردی و روانی و هدایت انسان ها می دانند، و حضور دین در عرصه های دیگر جامعه سنتی را از باب ضرورت تلقی می کنند. و برخی دیگر اگرچه جامعه سازی را وظیفه دین می دانند اما مسائلی مانند رواج تمدن عرفی غرب و عدم ارایه الگویی کارآمد از دین را موانع حضور دین در صحنه اجتماع می دانند. اما در هر صورت، دین در جامعه مدرن هم می تواند کارآمد باشد

۳- روش تحقیق

پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش دین در جامعه مدرن به شیوه توصیفی و از نوع کتابخانه ای انجام شده است و با توجه به روش پژوهش، جامعه آماری پژوهش شامل کلیه اسناد، مدارک و منابع مرتبط با موضوع مورد بررسی از قبیل کتب، مقالات و پایان نامه ها می باشد.

۴- یافته های تحقیق

برای واژه «مدرن» عموماً از معادلهایی چون «رایج»، «متداول»، یا «امروزی» استفاده می شود. مفاهیم مدرن، مدرنیسم، مدرنیته، و مدرنیزاسیون که حاکی از شیوه خاص تفکر درباره زیست اجتماعی بشر با نمودهای اجتماعی مشخص است، عمدتاً از قرن هفدهم وارد عرصه منازعات روشنفکری اروپای غربی شد. مدرنیته اشاره به عصری دارد که ویژگی شاخص آن تحولات دائمی است؛ عصری که در آن سبک زندگی، دانش، فرهنگ، و نهادها جریاناتی غیر ثابت و غیر قطعی تلقی می شوند و تا زمانی نگهداریشان ممکن است که با عقل انسانی توجیه شوند (بامن، ۱۳۸۰ : ۲۸-۲۷). نقاط مبدأ و حیات بخش تاریخ مدرنیته معمولاً با جریانهایی چون رنسانس، رفرماسیون و روشنگری شناخته می شود. با این حال، پیوند نزدیک و تنگاتنگ این جریانها با تفکر و زندگی سیاسی - دینی اروپاییان طی قرون وسطی و به خصوص نهضت فکری موسوم به اسکولاستیسیم یا مدرنگرایی بسیار روشن است.

وقتی از جامعه مدرن یا انسان مدرن سخن به میان می‌آید، ذهن آدمی ناخود آگاه متوجه جامعه یا شخصی می‌شود که از محصولات مدرن مانند ماهواره، اینترنت، تلفن همراه و ماشین‌های تندرو و دیگر محصولات مدرن استفاده می‌کند. این تصویر از جامعه مدرن غلط و ناصحیح است. جامعه مدرن آن چنان که ماکس وبر تعریف می‌کند «فرآیند تعمیم یافته و همگانی عقلانی شدن است» یعنی فرآیندی که در آن عقلانیت (ابزاری) بر تمام شئون جامعه سیطره می‌اندازد و به تبع آن سنتها و خرافات و توهمات (با آن چه خرافه و توهم شمرده می‌شوند) از جامعه زدوده می‌شود. (بیات، ۱۳۸۱، ص ۵۰۸)

مؤلفه‌های جامعه مدرن عبارتند از:

۱. علم گرایی: به این معنا که در پرتو آزمون و مشاهده همه عرصه‌های معارف بشری شکل می‌گیرد و تجربه تنها راه شناخت انسان از پدیده‌های جهان است؛
۲. عقل گرایی: که به عنوان عقل ابزاری و استدلالگر معرفی شده و معطوف به غایت و اغراض عملی است، یعنی برای هر عملی یک هدف عقلانی وجود داشته باشد و قلمرو آن به عالم طبیعت و معیشت آدمی ختم می‌شود؛
۳. مادی گرایی: تقدم واصلت با امور مادی است و حیات و کمال آدمی در گرو اهتمام ورزیدن به مسایل مادی است؛
۴. انسان گرایی: محوریت با انسان است و همه چیز در جهان، در خدمت انسان و برای انسان، به عبارت دیگر انسان حق دارد نه مسئولیت؛

۵. فردگرایی: همه چیز نه فقط در خدمت انسان بلکه در خدمت فرد است؛
۶. سکولاریسم به معنای اندیشه‌ای فراگیر است که تا سر حدّ توان می‌خواهد به اتکای خرد و علم، نفوذ و تأثیر دین را، خصوصاً از عرصه اجتماع و نهاد اجتماعی از بین ببرد. البته مدرنیته مؤلفه‌های دیگری نیز دارد که در این جا مجال پرداختن به آنها نیست.

از نظر فیلسوفان مدرن، «مدرنیته» به معنای «نو آوری، ابداع، ابتکار، خلاقیت، پیشرفت، ترقی، رشد خودآگاهی تاریخی بشر» (باومن، ۱۳۸۰: ۳۳ و ۶۷) و همچنین به معنای «خردباوری و تلاش برای عقلانی کردن هر چیز، شکستن و ویران کردن عادات‌های اجتماعی و باورهای سنتی، همراه با پشت سر نهادن ارزش‌های سنتی و باور به اصالت علم تجربی، و عقلانیت بشری و محوریت انسان و اعتقاد به ایده‌ی پیشرفت، تعریف و توصیف شده است.» (احمدی، ۱۳۷۳، ص ۱۱) مارشال برمن در توصیف «مدرنیته» می‌گوید: مدرن بودن به معنای آن است که خود را در محیطی بیابیم که ماجراجویی، قدرت، لذت، رشد، تحول و دگرگونی ما و جهان را به ما وعده می‌دهد، و در عین حال، هر آنچه را که داریم و هر آنچه را که هستیم تهدید به نابودی می‌کند.

جهان معاصر به جهانی از اندیشه و عمل انسانی اشاره دارد که دارای چند ویژگی اساسی است :

۱. مرجعیت خرد خود بنیاد و تلاش در جهت عقلانی سازی فرایند زندگی و افسون زدایی از ساحت‌های حیات بشری؛
۲. التزام به اصل آزادی (لیبرالیسم). دیوید هلد و گیدنز «مدرنیته» را شکل گیری جهان بر اساس اصول و مبانی لیبرالیسم تفسیر می‌کنند.

۳. نگرش خاص به جهان و تفسیر آن بر اساس معیارهای علم تجربی و اثبات گرایی (پوزیتیویستی)؛

۴. انتقاد مدام از سنت و تأکید بر تجدّد و نو خواهی به صورت بی وقفه.

به طور کلی، می‌توان گفت: مدرنیته بر مبانی خاص علمی و فلسفی و معرفت‌شناختی مبتنی است. در معرفت‌شناسی، واقع‌گراست و بر عقلانیت و علم تأکید می‌کند. در سیاست، پیشرو و مترقی است. از نظر علمی، تجربه‌گراست. و از نظر انسان‌شناسی، انسان‌محور است و انسان را در خدمت ارزش‌های فرهنگ مدرن قرار می‌دهد.

مواجهه سنت و مدرنیته

درباره‌ی جایگاه دین در دنیای مدرن به طور کلی، دو دیدگاه کلان وجود دارد: یکی نگاه سنت‌گرایانه و دیگری نگاه تجدّدگرایانه. سنت‌گرایان در برابر موج تجدّد خواهی به اشکال گوناگون در ادوار تاریخ، موضع انتقادی اتخاذ کرده و آن را به مثابه‌ی تهدیدی علیه هویت دینی و فرهنگی خود تلقی نموده‌اند؛ ولی نمی‌توان گفت: موضع سنت‌گرایان همواره در برابر تجدّدطلبان یکسان بوده است، بلکه در طول تاریخ مواجهه‌ی دین و سنت، با طیف‌های گوناگونی از سنت‌گرایان و تجدّدگرایان مواجهیم. در یک نگاه کلی، می‌توان طیف‌های سنت‌گرایان و تجدّدطلبان را در چهار گروه عمده تقسیم بندی کرد:

الف. سنت‌گرایان افراطی و بنیادگرا؛

ب. سنت‌گرایان میانه رو؛

ج. تجدّدگرایان افراطی؛

د. تجدّدگرایان میانه‌رو؛

با این وصف، اصل مواجهه و چالش دین و مدرنیته امری جدی و غیر قابل انکار است؛ زیرا این مسئله هم از نظر تاریخی، یک مسئله‌ی عینی و تاریخی به شمار می‌رود، و هم از جنبه‌ی نظری مورد چالش و نزاع دین‌داران و تجدّدگرایان است. یکی از روشن‌فکران معاصر (سروش، ۱۳۸۴) مواجهه‌ی دین و سنت را اجتناب‌ناپذیر و آن را معضلی مهم فراوی جامعه دین‌داران دانسته است. وی چهار گونه مواجهه میان دین و مدرنیته ترسیم می‌کند:

اول مواجهه در ساحت نظر و عمل و رقابت در میدان علم و عمل؛

دوم بازخوانی و تفسیرهای تازه از این؛ روشن‌فکران دینی بر ضرورت نو سازی معرفت دینی و بازسازی دین تأکید می‌کنند و می‌کوشند تا دین را هماهنگ با دستاوردهای جدید معرفی نمایند و با مدد گرفتن از فرضیات علمی و غیر دینی و فتح باب اجتهاد و تفسیرهای عقلانی دین، به تطبیق آموزه‌های دینی با فرضیات علمی بپردازند.

سوم رجعت به خلوص پیشین دین و سنت و کشیدن خط بطلان بر مدرنیته و مبانی و دستاوردهای آن؛ که در این چالش دینی با مدرنیته، به حقانیت مطلق دین حکم می‌دهند. این رجعت به سنت یا بنیادگرایی، می‌تواند اشکال و مظاهر گوناگونی داشته باشد که به طور کلی، می‌توان گفت: این جهت‌گیری‌ها یا فعالند و یا منفعلانه.

چهارم شکل‌گیری انواع نو آوری‌ها و بدعت‌ها و تأویل‌ها؛ در این مرحله، قرائت‌های گوناگون دینی با رهیافت‌ها و مبانی گوناگون شروع به بروز و ظهور و خودنمایی می‌کند. به هر حال، تجدّدگرایان مؤلفه‌های بنیادین تمدن جدید و الزامات آن را پذیرفته‌اند و هیچ مانعی را در برابر خود بر نمی‌تابند؛ حتی در برخی موارد، دین را مانع تجدّد و مقتضیات آن می‌شمارند. در مقابل، سنت‌گرایان، مبانی و اهداف و غایات مدرنیته و الزامات آن را نمی‌پذیرند ولی در بسیاری از موارد، از دستاوردهای علمی و ابزاری مدرنیته استقبال و استفاده می‌کنند.

پس از این مقدمه‌ی کوتاه، اکنون به بحث و بررسی برخی از فرضیات مبنی بر ناسازگاری دین و مدرنیته می‌پردازیم:

۱. نفی دین با داعیه‌ی پیشرفت و تجدد؛ فیلسوفان مدرن، «پیشرفت» را یک اقدام انسانی می‌دانند که مستلزم به کارگیری عقل انسانی برای ایجاد دنیای بهتری است که متناسب با نیازهای بشری باشد. نوسازی و نوگرایی و آرمان پیشرفت و عقلانیت از مؤلفه‌های اساسی مدرنیته‌اند. به نظر برخی از فیلسوفان غربی، تمدن غرب به دلیل ابتنا بر عقلانیت و علم، بهترین الگوی پیشرفت و تمدن بشری است. (شایگان، ۱۳۸۰ : ۳۱). از نظر آنان، برای همه‌ی انسان‌ها و جوامع بشری، یک راه بیشتر برای پیشرفت وجود ندارد، و آن پیروی از عقلانیت و الگوی مدرنیته‌ی غرب است؛ یعنی همان عقلانیت خود بنیاد و سکولار که داعیه‌ی جهان شمولی و فرامرزی دارد. (Hegle, 1991)

این نگرش و رویکرد سکولاریستی که بین علم و دین و پیشرفت ناسازگاری فرض می‌کرد، به تدریج، در مرحله‌ی عمل بحران‌ها و کاستی‌های خود را نمایان ساخت، و در بعد فلسفی و نظری نیز مورد نقد و چالش اندیشمندان گوناگونی که منتقد مدرنیته بودند، قرار گرفت. برای مثال، رنه گنون یکی از این منتقدان، در این زمینه می‌نویسد: «تا پیش از قرن بیستم، اندیشه‌ی ترقی و پیشرفت، پژوهشی بس گسترده و شوق انگیز داشت و آنها که دستاوردهای اولیه‌ی تمدن جدید را لمس کرده بودند، آینده‌ای سرشار از خوش بختی و پیروزی را برای بشریت، پیش بینی می‌کردند. اما با ورود به قرن بیستم و ظهور برخی از نتایج و پیامدهای تمدن جدید، بحران‌های تمدن جدید آشکار شد (گنون، ۱۳۷۲ : ۱۴۴)

رنه گنون، منتقد مشهور فرانسوی، در کتاب بحران دنیای متجدد به برخی از این پیامدها و بن بست‌های تمدن جدید اشاره می‌کند: وی می‌نویسد: «کسانی که تنعم و رفاه را آرمان خود ساخته بودند و از بهبودهایی که بر اثر پیشرفت و ترقی حاصل گشته، برخوردارند، آیا خوشبخت تر از ابنای بشر در روزگاران پیشین هستند؟ امروزه وسایل ارتباطی سریع تر و امکانات بیشتری وجود دارند، ولی عدم تعادل و نابسامانی و احساس نیاز بیشتر، او را در معرض خطر فقدان قرار داده و امنیت او هر چه بیشتر در معرض تهدید قرار گرفته است؛ زیرا که هدف تمدن جدید، چیزی جز افزایش نیازمندی‌های تصنعی، بهره گیری جنون آمیز از امکانات، مواهب طبیعی و لذت طلبی و ارضای هر چه بیشتر و غوطه ور ساختن انسان در زندگی ماشینی چیز دیگری نیست.» (همان)

بشریت با اینکه از قدرت مادی و علمی و اقتصادی و فناوری فوق العاده بهره‌مند است، ولی با رویکرد مادی گرایانه و دین گریزانه، به ورطه‌ی سقوط و انحطاط افتاده و به غفلت از خویش مبتلا شده است. علم و پیشرفت و امکانات مادی دنیای جدید هرگز نتوانسته‌اند جایگزین دین شوند، و بشریت را به سرمنزل خوشبختی و سعادت برسانند، و وجود این همه بحران در جوامع پیشرفته، نشان دهنده‌ی این واقعیت است که علم و پیشرفت، نمی‌تواند انسان را از دین بی‌نیاز سازد. شهید مطهری در رد دیدگاه کسانی که گمان می‌کردند بشر با وجود علم، دیگر نیازی به دین ندارد، و دین با آمدن علم از جامعه رخت بر می‌بندد و رسالتش تمام می‌شود می‌نویسد: مسئله‌ی مذهب هیچ ارتباطی با جهل و علم ندارد؛ چراکه اگر این نظریه درست بود، می‌بایست به هر نسبت که مردم بی‌سوادترند، مذهبی‌تر باشند و به هر نسبت که مردم باسوادتر و عالم ترند، حتماً لامذهب باشند، و حال آنکه این خلاف واقع است. (طباطبائی، جلد ۵) از این گذشته، لازمه‌ی این نگرش آن است که هر جا علم به کشف علل طبیعی نایل می‌آید، آنان از خدا و دین دست بردارند.

برخی خیال می‌کردند که اگر تمدن پیشرفت کند دیگر جایی برای دین نیست. اما امروز معلوم شده که پیشرفت علم و تمدن نیازی را که بشر به دین برای یک زندگی خوب دارد، رفع نمی‌کند؛ بشر، هم از لحاظ شخصی احتیاج به دین دارد و هم از لحاظ اجتماعی نیازمند دین است. (مطهری، ۱۳۷۵ : ۸۸)

۲. نفی دین با ادعای عقلانیت مدرن؛ عقلانیت در غرب، معطوف به اندیشه و عمل انسان خودبنیاد است. عقل از نظر فیلسوفان غربی به معنای راسیونالیستی آن مورد نظر است. این نوع عقل گرایی بر توانایی‌های بی شمار عقل تأکید دارد و عقل بشری را تنها ملاک و معیار برای محاسبه و پیش بینی اشیا و امور تلقی می‌کند و عقل منقطع از وحی و شهود را مبنای جهان‌شناسی، و معرفت‌شناسی خود می‌شمارد. عقلانیت در غرب، به صورت تحقق علمی و عینی مدرنیته تجسم یافته است. به تعبیر ماکس وبر، «مفهوم اصلی و کلیدی در مدرنیته، خردباوری و عقلانیت است.» (احمدی، ۱۳۷۳) طبق تفسیر ماکس وبر، «عقلانیت» به معنای تکیه بر توانایی‌های و قابلیت‌ها و ظرفیت‌های اندیشه‌ی بشری به نحو مستقل از سنت و اسطوره و مبنای هستی‌شناسانه و وجودشناسانه متافیزیکی است. انسان بما هو انسان دنیوی، خود باید بر اساس اندیشه و فکر و اراده‌ی خود، آرمان‌ها و خاسته‌ها و رفتارهای خود را تنظیم و تدبیر کند و نیازی به تعالیم وحیانی و ارزش‌های پیشین و سنت و اسطوره ندارد. به نظر او، لازمه‌ی عقلانیت علمی، انفکاک دانش از ارزش‌های قدسی است.

از نظر ماکس وبر، مهم ترین و بنیادی ترین دستاورد عقلانیت غربی این است که عقلانیت، ابزاری است در جهت رفاه مادی و آسایش و تنعم بیشتر بشر، و لازمه‌ی آن افسون زدای و قداست زدایی از طبیعت و انسان است. عقلانی شدن فرهنگ غربی به تفکیک و تمایز در «حوزه‌های ارزشی» نیز منجر شده است. ماکس وبر همانند هگل، جریان مدرنیته را به عنوان تحول در جهان بینی‌های کل گرای دینی می‌داند و کارکردهای دین را در این دوران محدود به نظر می‌آورد. وی عقلانی شدن فرهنگ را به معنای خصوصی شدن گسترده‌ی ایمان و درونی شدن اخلاقیات می‌شمارد. (هابرماس، ۱۳۸۰ : ۱۹۰)

عقل مدرن با دور شدن از هویت و جایگاه اصلی خود، به عقلی جزئی نگر، طبیعت گرا و بریده از خدا و عالم ما بعد الطبیعه و مبنای معرفت شهودی مبدل شد. عقل مدرن وظیفه و کارکرد اصلی خود را محدود به امور تجربی و مشاهده پذیر و امور حسّی ساخت. عقلانیت حاکم بر غرب، در قالب صورت علمی به شکل مدرنیته تجسم یافته است و می‌کوشد تا به مطالعه و محاسبه‌ی ابعاد کمی و فیزیکی عالم بپردازد و با نگاه ابزاری به همه چیز، حتی انسان‌های دیگر، همه‌ی امکانات طبیعی و غیر طبیعی را در خدمت نفسانیت بشری قرار دهد. هابرماس می‌گوید: «از آنجا که مدرنیته خود را در مخالفت با سنت فهم می‌کند، می‌کوشد برای خود دستاویزی از عقل بجوید. لذا، مدرنیته در فرایند باز اندیشی الگوی خود را با معیارهای خود انتخاب می‌کند و هنجارهایش را از درون خود اخذ می‌کند، و تنها به مرجعیت عقل پایبند است، و روشنگری مدرنیته سنت را بی‌مقدار می‌شمارد.» (همان)

به نظر او، فرایند عقلانیت مدرن یک نظام پیچیده‌ی فنی خودسامان است. از این رو، خود فهمی مدرنیته با خود آگاهی و نگرش انتقادی، به تمام سنت‌های و آرمان‌های اخلاقی و هر چه اراده و آزادی انسان را محدود می‌کرد، همراه بود. این خود انگاری بنیادی عقل مدرن از زنان کانت شروع شد و شرایط تولّد یک علم طبیعی محض و عینیت بخش را، که ذهن آدمی فارغ از پندارها می‌توانست خلق کند، مهیا کرد. کانت با نقد قوه‌ی داوری و عقل عملی و تفکیک حوزه‌ی آن از عقل نظری، و تفکیک حقیقت از عدالت، و وجدان اخلاقی از تفکر عقلانی، میان حوزه‌های علم و دین و اخلاق، فاصله‌ای عمیق ایجاد کرد که نتیجه این شد که انسان عصر مدرن با اصالت دادن به عقل و علم، مذهب و متافیزیک را به چالش کشید و پس از مناقشات فلسفی و معرفتی طولانی، سرانجام مستقل از دین و متافیزیک، پایه‌های تفکر عقلانی مدرن را شکل داد.

پیدایش تفکر علمی چنان موفقیت‌آمیز بود که امروزه الگوی مدرنیته‌ی غربی و سرمایه‌داری غرب، به مثابه‌ی مدلی برای توسعه، مورد قبول جوامع دیگر قرار گرفت و علم به مثابه‌ی معیار سنجش خرد بشری، موفقیتی ممتاز یافت و به عنوان ایدئولوژی قدرتمندی در آمد و به طور روزافزون، به یکی از نیروهای معنوی مسلط زمان تبدیل شد. (بیلینگتون، ۱۳۸۰ : ۲۸۲)

چگونه است که بشر امروز غربی خود را مجبور می‌بیند با روی آوردن به علم و عقلانیت، از دین و معنویت روی برگرداند و - همچنان که گذشت - کانت، هیوم و ماکس وبر و برخی از فیلسوفان مدرنیته به تفکیک حوزه‌ی علم و عقل از حوزه دین و وحی تأکید دارند؟

متفکران برجسته‌ی عصر روشنگری، از بیکن و دکارت و هیوم و کانت گرفته تا هگل، جان لاک، روسو، اگوست کنت، پوزیتیویست‌ها و آمپریست‌ها همگی کوشیده‌اند تا با ادعای عقل‌گرایی و اصالت دادن به علم، اقتدار و نفوذ دین را در ساخت‌های حیات علمی، سیاسی و اجتماعی بشری، بیشتر محدود کنند. کانت در فلسفه‌ی خود، بر جدایی علم از اخلاق و ارزش‌ها تأکید دارد و حقیقت متعالی را ناشناختنی و تنها امور پدیداری و امور تجربی را قابل شناخت می‌داند، وی با تفکیک عقل نظری و عملی، مبنای عقلی ایده‌ها و مفاهیم را انکار و حدود توانایی عقل را در شناخت امور تجربی محدود می‌کند. ولی عموماً فیلسوفان و متکلمان و اندیشمندان عقل‌گرای مسلمان در شرق، بین عقل‌گرایی و دین‌مداری جمع کرده‌اند و بین این دو تضادی نمی‌بینند. ما در عالم اسلام، فیلسوفی را سراغ نداریم که بر اساس نوع نگرش خردگرایانه و از روی آزاد اندیشی، ضرورت و عقلانیت دین را نفی و انکار کرده باشد. بیشتر فیلسوفان عقل‌گرای مسلمان در دین‌داری از اکثر مؤمنان پیش قدمتر بوده‌اند و عقلی را که نتواند ضرورت و حکمت دین را در یابد، عقل نشمرده‌اند. برای مثال، فیلسوفان مسلمانی همچون فارابی، ابن رشد، کندی، ملا صدرا، علامه طباطبائی (طباطبائی، ۱۴۰۴: ۲۲۵) و شاگردان ایشان چنین رویکرد و نگرشی دارند و بین دین‌داری و عقل‌گرایی تعارض و تضادی نمی‌بینند. به عنوان نمونه، استاد شهید مطهری می‌گوید: «عقل برای انسان راهنمای خوبی است. عقل را خداوند به انسان داده است، برای اینکه راه کمال را از راه‌های انحراف تشخیص بدهد. (مطهری، ۱۳۷۰: ۵۲) اگرچه حقایق دینی باید در برابر عقل توجیه پذیر باشند، اما باید به این حقیقت نیز اذعان داشت که عقل راه به سوی همه‌ی واقعیت‌ها نمی‌برد و چه بسا حقایقی وجود دارند که عقل بشری راهی برای درک و اثبات آنها ندارد و از درک حسن و قبح آنها عاجز است. اما با این حال، انسان تنها به واسطه‌ی عقل است که می‌تواند بسیاری از حقایق را درک کند و بر اساس همین دریافت‌ها و ادراکات عقلی خود، با جهان خارج ارتباط برقرار سازد. به واسطه‌ی عقل است که آدمی می‌تواند خوبی‌ها و بدی‌ها و ارزش و اهمیت و کاربرد اشیا را درک کند. به وسیله‌ی عقل است که انسان می‌تواند به توانایی‌های و محدودیت‌های خود پی ببرد و فقر ذاتی خود را درک کند. و حتی ادراکات حسی هم بدون پشتوانه‌ی عقل قابل درک و اثبات نیستند. شکی نیست که راه کشف جهان هستی و حسن و قبح امور، و راه معرفت خدا و کمال انسان به وسیله‌ی عقل میسر است. عقل راهنمای روشنگر انسان و ترسیم‌کننده‌ی مسیر کمال انسان، و بالاترین ارزش و امتیاز برای آدمی به شمار می‌رود. آدمیان هر قدر بیشتر از عقل بهره ببرند، به کمال و حقیقت نزدیک تر خواهند بود. آنان که گمان می‌کنند زندگی را بر اساس بی‌خردی و خردستیزی می‌توان سامان داد، بزرگ‌ترین ظلم و خیانت را به شأن و مقام آدمی روا می‌دارند. مگر می‌توان عقل را از ساخت زندگی دور کرد و امید و نشاط و آرامش و کمال و بهروزی داشت؟! از این رو، همچنان که نمی‌توان با داعیه‌ی عقل‌مداری و عقل‌گرایی به ستیز با دین و دیگر ارزش‌ها و حقایق ضروری هستی پرداخت، این ادعای متفکران عصر حاضر هم که معتقدند: لازمه‌ی عقلانی سازی همه‌ی ساخت‌های زندگی بشر نفی دین و تمام سنت‌ها و باورهای وحیانی است، سخنی باطل و گزاف است و هیچ تلازم منطقی بین این دو نیست. این دو مانع‌الجمع نیستند. بنابراین، مدعیان عقل‌گرایی با این ادعا، خود را در مهلکه‌ی هولناک عقل‌ستیزی افکنده‌اند و سخنی نامعقول و غیر عقلانی بر زبان رانده‌اند و این تفسیر خاص از عقلانیت موجب شده است تا عقل مدرن از هویت اصیل و جایگاه واقعی خود تنزل کند و به عقل جزئی نگر و طبیعت‌گرا و بریده از خدا و مبانی معرفت شهودی تبدیل شود و وظیفه و کارکرد خود را به امور تجربه‌پذیر و مادی محدود و محصور کند. بنابراین، حرمت

نهادن به شأن و منزلت عقل، اقتضا می‌کند که بشریت را از حقایق عقلانی و حیانی و معارف و ارزش‌های الهی - انسانی محروم نسازیم و آدمی را از مقام انسانی خود دور نکنیم. معنای این سخن که باید قدر و منزلت واقعی عقل را درک کرد و حریم و حرمت آن را نگه داشت، به این معنا نیست که بشر به علم و تجربه، و یا دین و وحی نیاز ندارد، بلکه آنجا که عقل حاکم باشد، هم ضرورت علم - آن‌گونه که بایسته و شایسته است - دانسته می‌شود و هم ضرورت و فلسفه‌ی دین بهتر و بیشتر معلوم می‌گردد. بنابراین، ارزش گذاری به عقل، عین ارزش گذاری به حقیقت و مقام واقعی آدمی است، و هر قدر عقل در حیات آدمیان ارزش بیشتری داشته باشد، آدمی مقامی بالاتر و ارزشمندتر می‌یابد و ساحت و قامت وجودی او بیشتر می‌گردد. هر جا عقل میداندار و سکاندار باشد، بشر بهتر می‌تواند حق را از باطل، و صواب را از ناصواب، و سره را از ناسره تشخیص دهد. هر جا عقل باشد، دین هم خواهد بود، و این است شعار و مبنا و منطق اسلام که فرموده است: «لا دین لمن لا عقل له.» (نوری، ۱۴۰۸: ۲۰۵) عقل در آینه‌ی تعالیم اسلامی، راهنما و پیامبر درونی و حجت میان خدا و بندگان است و معیار تشخیص خوبی از بدی، و صواب از خطا، و تکلیف و ثواب عقاب است. ادعای مدرنیته حاکمیت بخشیدن به عقل در تمام شئون زندگی انسان بود، ولی در همین ساختار عقلانی مدرن، عقلانیت نه تنها به مثابه‌ی جلوگیری انسان از مستعمره شدن و نجات از افسون زندگی و خرافه پرستی نشد، بلکه خود انسان را از تمامی ارزش‌های عقلانی و اخلاقی تهی کرد.

۳. نفی دین با ادعای تضاد میان علم و دین؛ علم جدید با رهایی از قید سنت و متافیزیک، بر مبنای عقل جدید و روش تجربی شکل گرفت. فیلسوفان عصر روشنگری کوشیدند تا از تفسیر دینی جهان، که مَّتکی به وحی و الهیات مسیحیت بود، دست بردارند و روش‌های علوم تجربی را در همه‌ی حوزه‌های علوم طبیعی و انسانی حاکم سازند. این ادعا که تنها علم تجربی می‌تواند تبیینی قابل اطمینان از پدیده‌های این عالم به ما ارائه کند و علم است که می‌تواند مظهر عقلانیت شمرده شود و هیچ روش دیگری غیر از علم نمی‌تواند ادعای اثبات حقیقت عینی را داشته باشد و قبول این پیش فرض که روش علمی تنها روش قابل اعتماد است، چنین نتیجه‌ای القا کرد که آنچه در دسترس علم نیست و یا از روش علوم تجربی استفاده نمی‌کند، معرفتی قابل اعتماد نیست.

تفکر مدرن با جدا کردن جهان بیرون از جهان درون، هرگونه رابطه‌ی میان عالم صغیر و کبیر را غیر ممکن شمرد. این اندیشه سلسله مراتب وجود را در بُعد کمی و هندسی آن تقلیل داد؛ هر نوع امکان تأویل استعلایی را از میان برد. علم جدید هرگونه ارتباط میان خدا و جهان را ناممکن می‌داند و با انکار غایت‌مندی جهان آفرینش و آموزه‌های حیانی، تفکر عقلانی را به قوه‌ای محاسبه‌گر، که اشیا را بر حسب معیار وضوح و تمایز، تشخیص می‌دهد، مبدل کرده است و امکان شناخت اشراقی و عرفانی را کاملاً منتفی می‌داند. (شایگان، ۱۳۸۰) در سده‌های میانه، خردباوری با تأویل دینی از جهان و نظام جهانی همراه بود و ادراک انسان نسبت به جهان و انسان، به گونه‌ای ژرف، رنگ دینی داشت. پس از رنسانس، این جنبه کم رنگ تر شد و نفوذ خود را از دست داد و فیلسوفان مدرن در بحث‌های جهان‌شناختی و انسان‌شناختی خود، از دین دور شدند و جهان بینی خود را بر اساس معیارهای فیزیکی و علمی تبیین و تفسیر کردند... از این پس، جهان زیست را جهانی دانستند که به بیان علمی - ریاضی در می‌آید... و جنبه‌های معنوی و انسانی و سوژکتیو جهان مورد انکار قرار گرفت. بر اساس این رویکرد، هرگونه تعامل و نسبتی باجهان که مبتنی بر تجربه نباشد را علم محسوب نمی‌کند. (احمدی، ۱۳۷۳) خرد علمی در فلسفه‌ی دکارت، خود را به شکل تقابل میان خرد مدرن و طبیعت، و به تعبیری، «سوژه» و «ابژه» خود را نشان داد. و در فلسفه‌ی کانت، به شکل تفکیک «نومن» و «فنومن» و امور قابل شناخت از امور غیر قابل شناخت ترسیم شد و در فلسفه‌ی هگل و نیچه و... به اشکال دیگری مطرح شد. این تقابل از آنجا سر بر آورد که جهان علم، یعنی دنیای شناخت ما از طبیعت به شکل پندارهای علمی و ریاضی‌وار

گالیه‌ای در آمد... و علم بر خلاف پندارهای فلسفه‌ی مدرن، بر بنیان نظریه‌ها، بلکه بر پایه‌ی «پارکسیس» پایه‌گذاری شد. (همان)

مهم‌ترین نقطه‌ی عزیمت علم جدید، که دستاوردهای عظیم فناوریانه به همراه داشت، میل به استیلا و تسلط انسان بر طبیعت بود. تمدن غرب دستاوردهای علمی و پیشرفت خود را مرهون اصالت علم و اصالت انسان، و اعتقاد به اراده و قدرت مطلق بشری و مذهب ستیزی و دها شدن از سیطره‌ی دین و کلیسا می‌داند. انسان غربی علم زده در سایه‌ی علم و فناوری، خود را بی‌نیاز از فروتنی و خضوع در مقابل خداوند و نیروهای فوق طبیعی می‌داند و خود را بر طبیعت مسلط می‌بیند. انسان دیروز اگر فقط اسیر جهل و خرافات بود، انسان مدرن امروز، مغرور و متکبر است و با اینکه به ظاهر اهل علم و دانش است، ولی در واقع، دچار جنون خود بنیادانگاری و خدا انگاری و طغیان طلبی و افراط در همه چیز شده است. از این رو، جنون قدرت علمی او، مسیر حیات و هدف زندگی او را دگرگون کرده است. انسان دیروز به حقایق غیبی ناشناخته باور داشت، ولی انسان امروز از حقایق روشن پیرامون خود و از همه تجارب تاریخی عبرت آموز نمی‌گذرد و از عواقب شوم و مهلک کارهای خود غافل است. انسان دیروز دایره‌ی علوم و معارف قابل شناخت خود را گسترده‌تر کرده بود و می‌کوشید همه‌ی حقایق عالم را در خود جمع کند و باور داشت که انسان آئینه و جام جهان نماست؛ ولی انسان امروز بسیاری از آن حقایق را از دایره‌ی معلومات شناختی بیرون افکنده، و با وجود پیشرفت‌هایی که به دست آورده، مخاطرات و بحران‌های بی‌شماری را نیز برای آدمیان و این کره‌ی خاکی به وجود آورده و هنوز نتوانسته است رابطه‌ی معقول و متعادل با طبیعت و انسان‌های هم‌نوع خود برقرار کند.

بشر امروز بدون توجه به جنبه‌های «بحران علم» و ناهمخوانی توسعه‌ی فناوری با نیازهای زیست جهان و جنبه‌های ویرانگر آن با آرمانی کردن علم در دنیای تجربه و زیست جهان، هنوز هم بر اصالت علم غیر دینی و غیر ارزشی تأکید می‌کند. هوسرل در کتاب تجربه و داوری می‌نویسد: «علم مدرن از دنیایی که خود ساخته آغاز می‌کند و نه از دنیای واقعی.» (بوبر، ۱۳۸۰: ۸۱) این تفکر به انکار بسیاری از باورها و اعتقادات مذهبی و اخلاقی در غرب انجامید، تا آنجا که سارتر به صراحت، اظهار می‌دارد: هیچ رمزی در جهان وجود ندارد و هیچ اخلاقیات عام و ارزش‌های مطلقی که مترتب بر وجود خداوند باشد، هم جود ندارد. فیلسوف و جامعه‌شناس معاصر، هابرماس، می‌گوید: «پیش از این، دین به عنوان شالوده‌ی انسجام و یکپارچگی اخلاقی در حیات اجتماعی نقش مؤثر داشت، ولی امروزه عقل می‌خواهد این نقش را بر عهده گیرد. اما از سوی دیگر، محدودیت این عقل ابزاری آشکار شده است و دیگر نمی‌توان به آن به عنوان تکیه گاه دوران پرتلاطم و واژگون شده به سوی آینده‌ای که عطش نوآوری پایان ناپذیری دارد، اعتماد کرد» (هابرماس، ۱۳۸۰)

اکنون انسان، خود فعال ما یثاء و محور همه چیز است، و معیار خوبی و بدی و اخلاق را خود انسان تعیین می‌کند. و این‌گونه بود که انسان مدرن از ایمان و ارزش‌های واقعی و مبانی هستی‌شناسی صحیح و غایت اصلی خود دور شد. و این نگرش علم پرستانه به انسان و طبیعت، ریشه‌های معنوی زندگی بشر را خشکانده است. انسان متجدد با ویران کردن طبیعت، و نگاه خشک علمی و صرفاً مادی و آمیخته با حرص و آز، بر آن است تا کل سنت دینی را نفی کند. (نصر، ۱۳۷۶: ۳۰۱)

حال جای این پرسش هست که در روزگاری که به اسم علم‌گرایی و پیشرفت، سر ستیز و ناسازگاری با دین پیشه کرده‌اند، آیا می‌توان علم و ایمان و دین و دنیا، و علم و تعبّد و عقلانیت و معنویت را در کنار هم نهاد و از مائده‌ی هر یک بهره‌ای وافی برگرفت و از هر یک خوشه‌های گونه‌گون و دلپذیر و جان‌فزا برچید؟ تا کوتاه بینان دنیاگرا و سکولاریست‌های پر ادعا بر خطا و خیانت تاریخی چهار قرن دین‌گریزی و معنویت ستیزی خود واقف شوند و بدانند چه ظلمی بر آدمیان و عالمیان روا داشته‌اند؟ امروز بسیاری از مدعیان خردمندی و علم‌ورزی به جای خردورزی و نگاه حقیقت‌گرایانه، با نگاه مادی و پراگماتیستی و

منفعت طلبانه به دین و معنویت می‌نگرند و همه چیز را به پای نفسانیات قربانی می‌کنند. بدین روی، توقع نگاه عقلانی از کسانی که خود عقلانیت را در مسلخ مادیات و تجربه گرایی قربانی کرده‌اند، چندان عاقلانه نمی‌نماید. هنر این مدعیان عقل گرایی فقط در نفی دین نیست، بلکه در نابودی حرث و نسل آدمیان و نیز زیست بوم حیات زمین بر اهل خرد پوشیده نیست. شاید برخی این سخن را نوعی پیش داوری بپندارند و در مقام دفاع از دستاوردهای مدرنیته و برکات و ثمرات آن بر آیند، اما باید گفت: «آنچه عیان است چه حاجت به بیان است؟»

پس نباید کوشید و سعی بیهوده برد و عقلانیت خودبنیاد غربی را بر تارک همه‌ی فرهنگ‌ها نشاند، و آن را بهترین متاع و دستاورد بشری قلمداد کرد و همگان را به پذیرش و اقبال به آن فراخواند. این سخن به معنای انکار همه‌ی مزیت‌ها و دستاوردهای علمی و فناورانه‌ی مدرنیته غربی نیست، بلکه این نقد متوجه مطلق انگاری علم تجربی و عنان گسیختگی انسان و احساس استغنائی بشر مدرن از دین و ارزش‌های قدسی است. این ادعا که دین با نوگرایی و تجدد و پیشرفت مخالف است، پس دین را باید نفی کرد، سخنی گزاف و بی پایه است؛ زیرا در هیچ یک از آموزه‌های درون متنی دین، چنین چیزی به چشم نمی‌خورد. اما معنای این سخن که دین با علم و پیشرفت مخالف نیست، این نیست که دین همه‌ی مبانی و دستاوردها و نتایج، مدرنیته را می‌پذیرد و بر آن مهر تأیید می‌نهد، بلکه دین، به ویژه دین اسلام، علم، عقلانیت و آزادی بشر و قدرت اراده و خلاقیت و روحیه‌ی جست و جوگری بشر را در جهت کمال حقیقی و عقلانی و معنوی بشر و بر اساس نگاهی جامع و متعالی و توحیدی ترسیم و تفسیر می‌کند و ابعاد گوناگون آفاق هستی را در دایره‌ی هستی‌شناسی و افق اندیشه‌ی عقلانی و دینی و علمی بشر قرار می‌دهد و از منظر وحی و عقل، به کشف و تبیین و تفسیر حقایق جهان و انسان می‌پردازد و علم و دستاوردهای علمی و عقلانی بشر را در جهت ارزش‌های معنوی و کمال علمی عقلانی و معنوی بشر ضروری می‌بیند و هیچ یک از این مواهت الهی را نفی نمی‌کند. بنابراین، دین نه می‌تواند عقل ستیز باشد و نه علم گریز، و آنان که مدعی ناسازگاری بین علم و دین هستند، بیش از آنکه علم را مخالف دین تلقی کنند، دین را مانع آزادی و عنان گسیختگی خود می‌دیده‌اند و از این رو، به نفی آن پرداخته‌اند.

۴. سنت ستیزی و قداست زدایی از عالم؛ یکی دیگر از پیامدها و نتایج مدرنیته نفی مرجعین دین و ارزش‌های معنوی و اخلاقی در فرایند عقلانی سازی و قداست زدایی از عالم طبیعت بود. مدرنیسم هیچ نیازی به ارزش‌های متافیزیکی و دینی و اخلاقی نمی‌بیند. هابرماس می‌گوید: «سنت‌های دینی نهادها در گرداب عقلانی کردن جهان، به سوی متمایز شدن و خصوصی شدن پیش می‌روند و دچار تضاد و چالش می‌شوند.»

در فرایند عقلانی شدن جهان بر اساس الگوهای مدرنیته، جایگاه انسان و آزادی فکر و عمل او با مدرنیته تعریف و تعیین می‌شود و مدرنیته الزامات و اقتضائات خود را بر انسان تحمیل می‌کند. در جهان افسون زدایی شده که توسط گالیله، دکارت، بویل، نیوتن و مانند آنها مطرح شده، رابطه‌ی الوهیت با طبیعت نفی گردیده و رابطه‌ی تعیین کننده‌ی جهان فراطبیعی با جهان طبیعی انکار شده و رویکرد عینیت گرایانه و اثبات گرایانه و مکانیستی محور اصلی نظریه‌های علمی قرار گرفته است. نتیجه‌ی این رویکرد معنویت ستیز آن شده که علم مدرن در افسون زدایی از طبیعت به راهی رفته که به افسون زدایی از خودش انجامیده است؛ به این معنا که اگر همه زندگی بشر بی معناست، علم نیز به عنوان یکی از فعالیت‌های بشری، می‌بایست بی‌معنا شمرده شود. زمانی بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان بر این باور بودند که علم، دست کم بازگو کننده‌ی حقیقت است؛ اما بر اساس تفکرات جدید، علم حتی قادر به کشف حقیقت نیست. بدین روی، در صورتی که ما امکان کشف حقیقت و واقع را از دست علم بگیریم، جهان زندگی و علمی ما بسیار متزلزل و غیر قابل اعتماد و اطمینان، و آمیخته با شک و تردید خواهد بود. از

زمان گالیله و دکارت، طرز نگرش تازه‌ای به جهان به عنوان نگاه عقلانی و علمی توسعه یافت و به جای جهان بینی مذهبی، سبطره‌ی فکری کلیسا حاکم شد و جامعه به مرور زمان، تماس خود را با دین سنتی از دست داد و دین از حوزه‌ی حیات عمومی به حاشیه رانده شد. ماکس وبر به صراحت بیان می‌کند: «فروریزی جهان بینی‌های سنتی و عقلانی شدن فرهنگ، به خصوصی شدن گستره‌ی ایمان و اخلاقیات درونی شده در وجدان آدمی می‌انجامد، و در مراحل بعد، این عقلانیت نهادینه شده به گسترش اقتصاد لیبرالیستی خود تنظیم گر، به طور فزاینده منجر می‌شود و رفته رفته ارزش‌های دینی را به حاشیه می‌راند و عقلانی شدن فرهنگ غرب در پروسه‌ی مدرنیته، به تفکیک و تمایز حوزه‌های ارزشی منتهی می‌شود که دیگر نمی‌توان تعارض بین این حوزه‌ها را با توسل به یک جهان بینی عالی‌تر دینی حل کرد.» (هابرماس، ۱۳۸۰)

رویکرد سکولاریستی غرب به یک معنا، خصوصی شدن و یا دنیوی شدن دین و ارزش‌های قدسی را در پی داشت. این رویکرد اگرچه پیامدهای نامطلوب اخلاقی و فرهنگی خاصی از خود بر جای گذاشت، ولی به محو کامل اندیشه و فعالیت مذهبی نی‌انجامید؛ زیرا دین به برخی از پرسش‌های وجودی که در گذشته پاسخ می‌گفت، هنوز هم پاسخ می‌گوید. با این حال، دانش باز اندیشانه‌ی مدرن نتوانسته است جای جهان شناسی مذهبی را پر کند.

۵- بحث و نتیجه‌گیری

دین: مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده است تا انسان در پرتو تعالیم آن، هوا و هوس خود را کنترل و آزادی خود را تأمین کند. کارکردهای اصلی دین امور بنیادینی است که اگر پیامبران پا به عرصه زمین نهاده بودند آدمی هیچ گونه ابزاری برای معرفت به آن نداشت. اینها اموری است که هیچ چیز دیگری غیر از دین نمی‌تواند آن را تأمین کند. دین رسالتی دارد که از عهده غیر دین و به عبارت دیگر از فکر و عقل و علم بشر ساخته نیست. در حقیقت دین کارکردی دارد که مایه سعادت آدمی است، چرا که معارف دین از افق ماوراء ذهن و فکر رسولش به ایشان افزوده شده و اینگونه معارف از طریق دیگری غیر از دین به انسان نمی‌رسد و غیر از دین منبع و مکتب دیگری این گونه معارف را در اختیار بشر قرار نمی‌دهد. کارکرد اصلی دین آن است که به احکام آسمانی در عین ماورائی بودن جنبه این دنیایی و زمینی می‌دهد و از انسان می‌خواهد درباره آنها اندیشه کند تا آنکه مطالب برای او روشن گردد و تصور نکند که صرفاً با یک سلسله رمزهای مافوق فکر روبرو است. کارکردهای فرعی دین را نیز میتوان فوایدی از دین دانست که چه بسا بتوان بدیلی در تعالیم بشری برای آن قرار داد، اینها معمولاً اهدافی از دین است که در خدمت اهداف و کارکردهای اصلی قرار می‌گیرند. به نظر برخی از فیلسوفان غربی، تمدن غرب به دلیل ابتدا بر عقلانیت و علم، بهترین الگوی پیشرفت و تمدن بشری است. از نظر آنان، برای همه‌ی انسان‌ها و جوامع بشری، یک راه بیشتر برای پیشرفت وجود ندارد، و آن پیروی از عقلانیت و الگوی مدرنیته‌ی غرب است؛ یعنی همان عقلانیت خود بنیاد و سکولار که داعیه‌ی جهان شمولی و فرامرزی دارد. این نگرش و رویکرد سکولاریستی که بین علم و دین و پیشرفت ناسازگاری فرض می‌کرد، به تدریج، در مرحله‌ی عمل بحران‌ها و کاستی‌های خود را نمایان ساخت، و در بعد فلسفی و نظری نیز مورد نقد و چالش اندیشمندان گوناگونی که منتقد مدرنیته بودند، قرار گرفت. بشریت با اینکه از قدرت مادی و علمی و اقتصادی و فناوری فوق العاده بهره‌مند است، ولی با رویکرد مادی گرایانه و دین گریزانه، به ورطه‌ی سقوط و انحطاط افتاده و به غفلت از خویش مبتلا شده است. علم و پیشرفت و امکانات مادی دنیای جدید هرگز نتوانسته‌اند جایگزین دین شوند، و بشریت را به سرمنزل خوشبختی و سعادت برسانند، و وجود این همه بحران در جوامع پیشرفته، نشان دهنده‌ی این واقعیت است که علم و پیشرفت، نمی‌تواند انسان را از دین بی‌نیاز سازد.

منابع

۱. آدینه وند، مسعود و آدینه وند، اکرم، (۱۴۰۳)، درآمدی بر کارکرد دین در جامعه مدرن، اولین کنفرانس بین المللی انقلاب علوم انسانی اسلامی، ساری
 ۲. احمدی، بابک. ۱۳۷۳. مدرنیته و اندیشه انتقادی (تهران، نشر مرکز)
 ۳. بامن، زیگموند. (۱۳۸۰). «مدرنیته»، مدرنیته و مدرنیسم، تدوین و ترجمه حسینعلی نودری، تهران: نقش جهان
 ۴. باومن، زیگموند و همکاران، ۱۳۷۸، مدرنیته چیست؟ مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه و تدوین حسینعلی نوروزی (تهران، نقش جهان)
 ۵. بوبر، مارتین. (۱۳۸۰). کسوف خداوند، ترجمه‌ی عباس کاشف و سهراب ابوتراب (تهران، فروزان) ص ۸۱.
 ۶. بیات، عبدالرسول. (۱۳۸۱). فرهنگ واژه‌ها، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، چ دوم
 ۷. بیلینگتون، روزاموند و دیگران. (۱۳۸۰). فرهنگ و جامعه، ترجمه‌ی فریبا عزیدفتری (تهران، قطره)
 ۸. رضایی، فروزان، ۱۴۰۲، بررسی کارکرد دین در جامعه مدرن، اولین کنفرانس بین المللی پژوهش در علوم دینی و حوزوی
 ۹. سروش، عبدالکریم. ۱۳۸۴. همایش «دین و مدرنیته» (تهران، حسینیه ی ارشاد).
 ۱۰. شایگان، داریوش. (۱۳۸۰). افسون زدگی جدید یا هویت چهل تکه، ترجمه ی فاطمه ولیایی (تهران، نقش جهان)
 ۱۱. طباطبائی، سید محمد حسین. بی تا. اصول فلسفه و روش رئالیسم، با پاورقی مرتضی مطهری (قم، اسلامی)، ج ۵.
 ۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۰۴). المیزان فی تفسیر القرآن (بیروت، دارالاعلمی)، ج ۵
 ۱۳. قنبرلو، عبدالله. (۱۳۹۰). چشم اندازی بر تعامل علم و دین در علوم انسانی مدرن. پژوهش های علم و دین، ۲(۱)، ۳۳-۵۵.
 ۱۴. فصیحی، امان الله. (۱۳۸۵). کارکردهای دین در جامعه سنتی و مدرن، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه - دانشکده الهیات و معارف اسلامی
 ۱۵. گنون، رنه. (۱۳۷۲). بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء الدین دهشیری (تهران امیر کبیر)، چاپ دوم،
 ۱۶. لگنهاوزن، محمد. (۱۳۷۵). اقتراق، نقد و نظر، شماره ۲
 ۱۷. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). فطرت (تهران، صدرا)
 ۱۸. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۰). اسلام و مقتضیات زمان (تهران، صدرا)، ج ۱
 ۱۹. نوری، محدث. (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل (قم، مؤسسه آل البيت)، ج ۱۱، ص ۲۰۵.
 ۲۰. نصر، سید حسین. (۱۳۷۶). «بحران معنوی انسان»، کتاب نقد ۳ و ۴
 ۲۱. هابرماس، یورگن. (۱۳۸۰). جهانی شدن و آینده‌ی دموکراسی، ترجمه‌ی کمال پولادی (تهران، نشر مرکز)
22. Hegle, Leconssur la Philosophie del' histoire (Vrin, Parism 1991), p. 108 & 320

Examining the Role of Religion in Modern Society

Reza Mohammadian ¹, Negin Zandkargar ²

¹ Master's Degree in Regional Development Planning, Shiraz University

² Bachelor of Sociology, Shiraz University

Abstract:

In the term religion is a set of beliefs, ethics, laws and regulations that are provided to govern the individual and human society and to educate humans through revelation and reason. Among them, one of the important topics of the philosophy of religion, which is proposed as a method to respond to the discussion of human expectations from religion, is the issue of the functions of religion. Religion in traditional society was a cultural guide and had many specific functions; but with the change of society from traditional to modern, changes occurred in the functions of religion. This research, in a review and library type, aims to examine the role of religion in modern society.

Key words: Society, Religion, Traditional, Modern, Religion.
